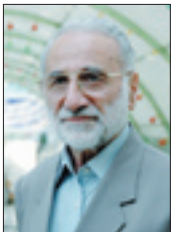


شاهد توحیدی



راوی خاطراتی که در بی‌می‌آید، از یاران و فعالان دیرین انقلاب اسلامی است. «حاج حسین مهدیان» در دوران دشوار انقلاب، از مصاحبان رهبران آن بود و از آن روزهای خطیر، خاطراتی شنیدنی در

ذهن دارد. اینک در سالروز شهادت سومین شهید محراب آیت‌الله حاج شیخ محمد صدوقی، جوایب خاطرات او درباره این روحانی نامدار گشته‌ام. مهم‌ترین فرازهای خاطرات او از آن شهید گرانمایه، برگزاری جلسه آشتی‌میان آیت‌الله صدوقی و مهندس مهدی بازارگان در دوران کار دولت موقت است که شنیدن آن جذاب و عبرت‌آموز به نظر می‌رسد. امید آنکه مقبول افتد.

در سالگرد شهادت آیت‌الله صدوقی و برای پاسداشت و گرامیداشت اینسان مایل هستم درباره رویدادی که بازتاب‌ها و پیامدهای زیادی در جامعه ما داشت، یعنی برگزاری جلسه آشتی‌میان آیت‌الله صدوقی و مهندس بازارگان با جناب‌عالی صحت‌کنیم، اما قبل از پرداختن به آن واقعه مایلیم بدانیم خود حضرت‌تعالی از چه زمانی با شهید صدوقی آشنا شدید و به تدریج با ایشان انس پیدا کردید؟

بسم‌الله الرحمن الرحیم و به نستعت. من داماد برادر خطیب شهیر، مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین آقای فلسفی (رحمت‌الله علیه‌السلام) و مرحوم آقای فلسفی با مرحوم شهید آیت‌الله صدوقی رابطه بسیار حسنه‌ای داشتند. علاقه زیادی بین این دو حکمفرما بود، به‌گونه‌ای که مرحوم آقای صدوقی، آقای فلسفی را سالی یک بار به یزد دعوت می‌کردند تا یک دهه برای مردم این شهر سخنرانی کنند. جلسات سخنرانی ایشان هم بسیار شلوغ می‌شد به‌گونه‌ای که ساواک یزد به نسبت به آن حساسیت زیادی نشان می‌داد. اگر به اسنادی که از آن دوره باقی مانده است نگاه کنید، می‌بینید که مأموران ساواک فضا گرفته‌های این جلسات را به دقت رصد می‌کردند. شاید بتوان گفت در کل سال، سخنرانی فلسفی در یزد یکی از محافل بود که اکثر یزدی‌ها - که مردمان بسیار متدینی هم هستند - با علاقه در آن شرکت می‌کردند. ساعتی قبل از شروع سخنرانی محل کسب و کار فعالیت‌های خود را تعطیل می‌کردند و به آن سمت راه می‌افتادند. همانطور که اشاره کردم، مرحوم آقای صدوقی هم بسیار به ایشان احترام می‌کردند. تا قبل از پیروزی انقلاب این شناخت‌اجمالی ما از این بزرگوار بود. هم‌زمان با اوج گیری انقلاب چون رهبری فعالیت‌ها در یزد با آقای صدوقی بود، طبعاً با ایشان بیشتر مرتبط شدیم. در سال ۵۷ وقتی برای دیدار با حضرت امام (رحمت‌الله علیه‌السلام) نوفل‌لوشاتو رفتم، ایشان هم به آنجا تشریف آوردند و من هم به آنجا رفتم. آنجا جلسه‌ای برگزار شد که در آنجا جناب اینجانب که چون امام‌اشکال می‌گردند از محل وجوه شرعی پولی بابت بعضی از خدماتی که در آنجا به مراجعین ارائه می‌شد، پرداخت شود، مرحوم آقای صدوقی بر اساس نظر خودشان بسیاری از مخارج ایاب و ذهاب آن دوران در نوفل‌لوشاتو را بر عهده گرفتند که کار بزرگی بود. مرحوم عراقی در خدمات‌رسانی به خبرنگاران و چهره‌هایی که در نوفل‌لوشاتو به دین امام می‌آمدند، عمدتاً به شهید صدوقی و بودجه‌ای که ایشان سخاوتمندانه در اختیارش می‌گذاشتند متکی بود. از این جنبه ارتباط ما هم با شهید صدوقی بیشتر شد. اخلاق ایشان هم بسیار جذاب بود و معمولاً افراد در برخورد اول، جذبشان می‌شدند. روحیه‌ای بسیار شاد داشتند و بی‌سریار بذله‌گویی می‌کردند. جمع بین این دو صفت، یعنی علم و جایگاه اجتماعی با تواضع، به ایشان جذابیتی چونچندان بخشیده بود.

پس از پیروزی انقلاب و در مقطعی که انتقادات نسبت به دولت موقت بالا گرفت، طبیعتاً شهید آیت‌الله صدوقی هم نسبت به شخص مهندس بازارگان انتقاداتی مطرح کردند. شما در این میان واسطه آشتی بین این دو بودید. ظاهراً برگزاری آن جلسه آشتی، بازتاب‌هایی هم در سطح جامعه داشت. ما مایلیم آن داستان را برای ثبت در تاریخ بیان کنید؟

بعد از پیروزی انقلاب، با فرورختن رژیم گذشته، نظام کشور از بین رفته و دولت جدید مستقر شده بود. علاوه بر بی‌نظمی‌هایی که طبیعت یک انقلاب است و بعد از چنین رویدادهای انقادی، خود اعضای دولت موقت هم به کار انقلابی اعتقاد نداشتند و طبعاً از جنبه‌های مختلف انتقاداتی را برمی‌انگیختند. البته گروه‌های متنوعی با مواضعی گوناگون منتقد دولت موقت بودند و علماً و شخصیت‌هایی مثل آیت‌الله صدوقی هم بخشی از آنها محسوب می‌شدند.

من از یک طرف می‌دیدم شخصیت آیت‌الله صدوقی، با احترام و نفوذی که بین روحانیون و نیز مردم یزد و سایر استان‌ها دارند، وقتی چنین انتقادی می‌کنند، طبعاً بازتاب‌هایی را در جامعه برخواهد انگیزد که در شرایط اول انقلاب که باید همه با هم‌دلی‌کاری می‌کردیم، چنین با تابی به صلاح انقلاب نبود. از طرف دیگر مهندس بازارگان هم در آن دوره علاقه‌مندی داشت و اصطلاحاً بین یک چهره شاخص روحانی و یک چهره روشنفکر دینی که در رأس دولت قرار گرفته بود، به صلاح نبود. مخصوصاً در شرایطی که امام هم برودت کلمه و آرامش در آن شرایطی که هر روز غلغله‌ای برپا می‌شد تأکید داشتند. به همین دلیل تصمیم گرفتیم بین این دو بزرگوار اصلاح‌ذات‌البینی انجام بدهیم. قاعدتاً اطلاع دارید که آقای صدوقی اول یک نامه سرگشاده به مهندس بازارگان نوشت و کاستی‌های دولت موقت را

شهید آیت‌الله صدوقی و دولت موقت، از تعامل تا تقابل در گفت‌وگوی «جوان» با حسین مهدیان

یک جلسه، یک عکس یک ترور!



ذکر و انتقادات تندی را متوجه این دولت و شخص مهندس بازارگان ابراز کرد. آقای بازارگان به ایشان جواب داد. آقای صدوقی دوباره نامه‌ای نوشت و باز مهندس بازارگان جواب داد. به هر حال تداوم این وضعیت در آن شرایط خوشایند نبود.

البته در همان دوره هم اعتقاد داشتیم حق با آقای صدوقی است، اما کلان‌نگری و در نظر گرفتن مصالح انقلاب ایجاب می‌کرد برای این قضیه فکری کنیم. چون هر دو شخصیت محترم ما من دوست بودیم و به منزل ما هم، گاه رفت و آمد داشتند. تصمیم گرفتیم که بین آنها جلسه‌ای برگزار کنیم. با مرحوم دکتر صادقی طباطبایی که آن زمان سرسختگی دولت موقت بود، صحبت کردم و گفتم: اگر بشود جلسه‌ای اصلاحی در منزل لسان بگذارد و این دو بزرگوار تشریف بیاورند و حرف‌هایشان را صراحتاً به هم بزنند و داستان را ختم به خیر کنند، مؤثر است. آقای طباطبایی رفتند و با مهندس بازارگان صحبت کردند و ایشان هم استقبال کردند. قرار شد یک روز ظهر، آقایان برای ناهار به منزل ما تشریف بیاورند. قبل از ظهر مهندس بازارگان، دکتر صادق طباطبایی، شهید آیت‌الله صدوقی و اقاراده‌شان مرحوم حجت‌الاسلام حاج‌شیخ محمدعلی صدوقی آمدند. بعد از چند دقیقه‌ای که صحبت کردند، صدای آنان بلند شد. آقای صدوقی با توجه به عادتی که داشت بلافاصله بلند شد و وضو گرفت و به نماز ایستاد. مهندس بازارگان هم بلافاصله برخاست و به ایشان اقتدا کرد و این صحنه جالبی از اعتقاد و اعتمادی بود که آقای بازارگان به‌رغم همه شرایطی که پیش آمده بود، نسبت به آقای صدوقی داشت.

بعد از ناهار بحث‌هایی مطرح و نهایتاً فضای بین آن دو، مقداری تلطیف شد و بهبود پیدا کرد. به هر حال امیدوار بودیم یک مقدار دانه بگو مگوها در جامعه کمتر شود. البته گذر زمان و شرایطی که دولت موقت پیش می‌آورد مانع از آن شد که این بحث‌ها به‌طور کامل ختم شوند و پس از گذر زمانی، به‌گونه‌ای دیگر و در سطحی گسترده‌تر ادامه پیدا کرد و نهایتاً کار به جایی رسید که همگان می‌دانند.

ظاهراً آن جلسه بژواک مثبتی در جامعه و پیامدهایی برای شخص جناب‌عالی داشت. در این باره چه خاطراتی دارید؟

آن زمان، بنده در کیهان فعال بودم و به اتفاق شهید



حضور شهید آیت‌الله صدوقی در روزنامه کیهان. در تصویر حسین مهدیان و حجج اسلام سیدحسین خمینی و محمدعلی صدوقی دیده می‌شوند

عراقی سعی می‌کردیم در آن شرایط ملت‌پس، این مؤسسه را به نفع انقلاب و نظام نوپای جمهوری اسلامی اداره کنیم. خاطرم هست عکس کیهان در روز مقرر، از جلسه دیدار آیت‌الله صدوقی و مهندس بازارگان عکس گرفت و فردای آن روز هم در کیهان چاپ شد که بازتاب خیلی خوبی داشت و همه این اقدام ما را تحسین کردند که گامی مثبت در جهت ایجاد الفت و وحدت بود، حتی بعضی از دوستان، همین حالا هم از آن اقدام تمجید می‌کنند، اما به هر حال آن رویداد برای خود من پیامدی داشت. از جمله اینکه نمی‌دانم گروه فرقان چگونه توانسته بود به آرشیه عکس روزنامه کیهان نفوذ کند و عکس آن دیدار را در اختیار بگیرد. بعدها که یکی از خانه‌های تیمی فرقان تصرف شد، آن عکس را در پرونده ما پیدا کردند که ظاهراً یکی از دلایل ترور بنده هم برگزاری همین جلسه بود، چون بنده نزد آنها، به «فراع از اخوندیسم» متهم بودم و یکی از مصادیق این جانبداری هم برگزاری همین جلسه بود. حال آنکه از آن جلسه، نمی‌شد چنین استنباطی کرد، چون ما تصمیم گرفته بودیم بین یک روشنفکر و یک عالم روحانی، آشتی برقرار کنیم. توجیهات بسیار مهمی برای کارهایشان داشتند و چندین مربوط و نامربوط را به هم ربط می‌دادند و بر اساس همین توجیهات هم تصمیم می‌گرفتند.

داخل پراتنز، ظاهراً شما در دادگاه فرقاتی‌ها هم شرکت کرده بودید. آیا آنها حاضر شدند در دادگاه هم این نکته را تکرار کنند؟

بله، یکی دو دفعه رفتم. آقای ناطق قاضی بود و آقای لاجوردی دادستان. یک بار آقای لاجوردی در دادگاه از سر کرده اینها پرسید: «شما فلائی را از کجا می‌شناختید و ایشان را به چه جرمی ترور کردید؟» اینها گفتند: «به جرم حمایت از اخوندیسم حاکم و سرمایه‌داری حامی آن!» و اشاره‌شان به طرفداری ما از روحانیت و کمک مالی برای نجات کیهان از آن ورشکستگی و خشتکاب بود.

ظاهراً در دوران مسئولیت شما در کیهان هم، شهید آیت‌الله صدوقی زیاد به مؤسسه سر می‌زدند و همین حضور ایشان، تأثیر بسیار مثبتی در فعالیت آن دوره روزنامه داشت. چه زمینه‌هایی موجب شد تا ایشان بارها به روزنامه

ارزبایی شما از کارنامه و نقش شهید آیت‌الله صدوقی در جریان انقلاب را در یاداری انقلاب تا چه میزان مؤثر ارزیابی می‌کنید؟

بی‌تردید آیت‌الله صدوقی یکی از لنگر‌گاه‌های ثبات و آرامش نظام جمهوری اسلامی بود. ایشان با نفوذی که بین علما و در حوزه‌های علمی داشت، در مواقع خطیری می‌توانست انسجام زیادی بین روحانیون و مردم ایجاد کند. نمونه‌هایی از این قدرت در ماجرای زلزله طبرس، در زمان رژیم گذشته مشاهده شد. همه می‌دیدند که مردم حاضر نبودند تا کمک‌های خود را به مراکزی تحویل دهند که رژیم شاه ترتیب داده بود و این شهید آیت‌الله صدوقی و کاروان نامدارسانی آن بزرگوار بود که مورد اقبال و اعتماد زلزله‌زدگان قرار گرفت. این مسئله برای ساواک بسیار گران تمام شد، اما قدرت بر خورد با آیت‌الله صدوقی را نداشت چون این کار با توجه به پایگاه اجتماعی ایشان، می‌توانست برای آنها خطر آفرین باشد.

۱۳۵۸، جلسه آشتی‌میان آیت‌الله صدوقی و مهندس بازارگان در منزل حسین مهدیان. در تصویر مرحوم دکتر صادق طباطبایی و حجت‌الاسلام محمدعلی صدوقی نیز دیده می‌شوند.

پیش‌گویا

به بهانه انتشار اثر «نارک، تبعیدگاه مدافعان دین و ولایت» وصفی از آنان که به «نارک» تبعید شدند...

■ یعقوب لطفی



استفاده از مجازات تبعید برای سرکوب فعالیت‌های انقلابیون به خصوص عالمان دینی همواره مورد توجه ساواک بود و از ابتدای تشکیل حکومت پهلوی این نوع آزار و اذیت که دست کمی از شکنجه‌های جسمی نداشت در کانون اقدامات مأموران امنیتی رژیم منحوس سلطنت قرار داشت و با توجه به شرایط حاکم بر کشور انجام این اقدام گاهی اوقات فروکش می‌کرد و در بعضی از مقاطع افزایش می‌یافت و یکی از مقاطعی که بر دستگیری‌ها افزوده می‌شد و با استفاده از حربه تبعید، مخالفین رژیم سلطنت سرکوب و مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفتند، مقطع شهادت حاج آقا مصطفی خمینی فرزند ارشد حضرت امام (ره) در اول آبان سال ۱۳۵۶ در شهر نجف بود این واقعه تأثیر انگیز موحی از نفرت و اثر چار را علیه رژیم پهلوی در بین مردم روحانیون ایجاد کرد و در حمایت از حضرت امام (ره) و محکوم کردن این حادثه در سراسر کشور، مجالس وعظ، خطابه و عزاداری برپا شد. برگزاری مجالس گسترده در تحیم به این مناسبت و سوگواری فراوان و ذکر نام حضرت امام خمینی (ره) که از سوی واعظ شجاع، آگاه و مبارز بیان می‌شد، موحی از ترس و وحشت را در بین کارگزاران

تبعید، شکنجه و قتل تن می‌دهند و برای قطع ایادی ظلم با هر محرومیتی می‌سازند»<sup>(۱)</sup> و از آنجایی که مبارزان و فجرآفرینان در سراسر کشور به کوچ‌های اجباری و تبعیدهای انفرادی محکوم می‌شدند، حضرت امام (ره) در این باره چنین می‌فرمود: «همه ایران مظلوم بود، ایران محبسی بود و در آن سی و پنج میلیون جمعیت حبسی‌الان بحمدالله تعالی همه از حبس بیرون آمدیم و به شکرانه این نعمت باید صبر انقلابی کنید»<sup>(۲)</sup>

این فرمایش بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران از آنجاست می‌گیرد که رژیم سلطنتی پهلوی بیش از ۱۰۰ شهر در اقصی نقاط کشور را به عنوان تبعیدگاه انتخاب کرده بود. تقریباً در هر استان یک یا چند محل را که از نظر آب و هوا، امکانات و مقسورات ضعیف‌تر و محروم‌تر از سایر شهرها بود، به عنوان تبعیدگاه نشان کرده بود. همین امر حاکی از آن است که کل ایران محبسی بود که به کمک پروردگار متعال و رهبری‌های بی‌بدیل امام خمینی و همت واراده والای مردم مسلمان و قهرمان ایران اسلامی از چنگال شیاطین نجات یافت.

تلاش شده است تا در اثر «نارک، تبعیدگاه مدافعان دین و ولایت» به لطف حضرت حق مطالب و خاطرات مفیدی از این مبارزات در تبعید را ارائه دهیم، هر چند منابع و مآخذ کمی وجود دارد، ولی با همین بضاعت اندک زوایای تاریک و پنهان بخشی از تاریخ باشکوه مبارزات امت مسلمان کشور ایران روشن می‌شود.

هر چند هدف رژیم سلطنتی پهلوی از تبعید مخالفان خود و مبارزان جلوگیری از گسترش نهضت و سرکوب مبارزات امت مسلمان و قهرمان ایران بود، ولی آنچه اتفاق افتاد، دقیقاً به ضرر رژیم تمام شد، زیرا افراد تبعیدی با توجه به روحیه مبارزه و عالم بودن و معتقد به راهی که در پیش گرفته بودند به عنوان سفیران و انتقال‌دهندگان پیام مبارزین انقلابی و رهنمودهای حضرت امام خمینی (ره) فعالیت خود را در همان



از راست: استاد سید هادی خسروشاهی، آیت‌الله پسندیده، آیت‌الله مکارم شیرازی و شیخ عباس شیعی در تبعیدگاه نارک

آتش احساسات پاک مردم دامن زد؛ به‌طوری که بلافاصله با واکنش شدید عناصر نیروهای منمبھی و مبارز مواجه‌شود. در این باره نظرات باشکوه نوزدهم دی سال ۱۳۵۶ شهر قم شکل گرفت و به «قیام خونین نوزدهم دی قم» معروف شد و همین قیام باعث گسترش سریع ندای حق طلبانه مردم در سراسر کشور ایران شد. واقعه نوزدهم دی پدیده‌ای ناگهانی نبود، بلکه ریشه‌های تاریخی داشت و بعدها منشأ حوادث زرف و عمیقی شد. مأموران ساواک به دستور شاه بلافاصله دست به کار شدند و بر گزار کنندگان، وعظ و سخنرانان مجالس در تحیم شهید سید مصطفی خمینی را دستگیر و در گروه‌های مختلف به شهرهای دورافتاده تبعید کردند و البته این دستگیری‌ها و تبعیدها در سایر شهرهای کشور ایران نیز انجام شد. یکی از شهرهایی که تبعیدی‌های بیشتری را به خود اختصاص داد، انار است که توابع شهر نائین یزد بود که این تعداد در بعضی از مقاطع به ۱۲ نفر هم می‌رسید و البته در لایه‌های اسناد دیده شده که بعضی از افراد بر اساس ماده ۵ فرمانداری نظامی و رأی کمیسیون امنیت اجتماعی به تبعید در انسارک محکوم می‌شدند، ولی گاه رأی تغییر می‌کرد و آنان را به شهر دیگر می‌فرستادند. در هر صورت صرف نظر از تعداد افراد تبعیدی که عموماً از عالمان دینی مبارز، انقلابی یا مدافعان دین و ولایت بودند نکته مهم این است که رژیم پهلوی در هیچ شرایطی تاب تحمل مخالفان خود را نداشت و به‌صورت دائمی به عنوان یک رویه ظالمانه و ضد بشری آنها را با هر حسی می‌برد و شکنجه می‌کرد یا به نقاط دور دست و فاقد امکانات اولیه تبعید می‌کرد. در ادامه همین بحث حضرت امام خمینی (ره) در تقدیر و حمایت از تبعیدیان و مبارزین چنین می‌فرماید: «مبارک باد بر مسلمانی که در راه دفاع از احکام اسلام و ممالک مسلمین و راهی، از یوغ استعمار و اعمال خبیث آن به حسی،

بی‌نوشت‌ها:

(۱) - تحف، چهارم مهرماه ۱۳۵۵، صدور بیانیه خطاب به دانشجویان داخل و خارج کشور در تبریک عید فطر، ج ۳، ص ۱۷۰، صفحه‌نور (۲) - قم، بیست و ششم اردیبهشت ۱۳۵۸، سخنرانی برای عشاير لرستان، ج ۷، ص ۳۲۸، صفحه‌نور